

حذف رژیم برای حفظ نظام

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

هر حرکت سیاسی که خود را در بن بست می‌یابد یا به شدت کند می‌شود، باید عمل‌کرد خود را مورد انتقاد قرار داده و ضعف‌هایش را برطرف سازد. جنبشی که بیش از دو دهه است برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی آغاز شده با مشکلات عدیده‌ای روبروست که گذر زمان به تنهایی نمی‌تواند آنها را حل کند، از این همین روی باید روی این مشکلات فکر و مطالعه شود تا راهکارهای مناسب برای برون رفت بدست آید. یکی از مشکلات نظری مهم در این مسیر، عدم تدقیق در بکارگیری مفاهیم دولت، حکومت، رژیم و نظام است. هر چند که در زبان عامه این مفاهیم به گونه‌ای مشابه مورد استفاده قرار می‌گیرد اما یک جمع مبارز که می‌خواهد زاینده تحولات سیاسی باشد نمی‌تواند به همان طریق این واژه‌ها را بکار گیرد. در این مقاله تفکیک حقوقی این چهار پدیده مورد نظر نیست بلکه به تمایز ابعاد، گسترده‌ها و پیچیدگی‌های آنها می‌پردازیم. آیا نظام همان رژیم است؟ آیا رژیم همان حکومت است؟ در این مقاله تلاش می‌کنیم که با تدقیق این مفاهیم در تعیین اهداف مبارزه سیاسی بر علیه جمهوری اسلامی ایده‌هایی روشنتر داشته باشیم.

برداشت واژگانی

از زمانی که جمهوری اسلامی کار خود را آغاز کرد مخالفانش از آن با عناوین مختلف یاد می‌کنند، مانند حکومت آخوندها، رژیم خمینی، دولت اسلامی، رژیم آیت‌الله‌ها و امثالهم. واقعیت اینست که این تعابیر، بیشتر از آنچه نمایانگر واقعیت ذاتی جمهوری اسلامی باشند، تا حدی برداشتی‌کاهش دهنده و ساده‌گرا از مجموعه قدرت در ایران هستند. آخوندها تمامیت و حتی مهمترین عنصر نظام جمهوری اسلامی نیستند، هر چند که در جلوی صحنه عمدتاً آنها را می‌بینیم. بی‌شک ملاها و بخصوص برخیشان، مانند رفسنجانی، نقش مهم و کلیدی را در ایران بازی می‌کنند. اما محدود کردن فهم ترکیب جمهوری اسلامی به شناخت آخوندها، از جمله ساده‌انگاری‌های بسیاری از ایرانیان مخالف است. برای آنکه بتوانیم پایه‌های اصلی جمهوری اسلامی را درک کنیم باید از سطح بحث روبنایی "رژیم آخوندها" و "حکومت ملاها" فراتر رفته و به مفهومی بپردازیم که بخصوص در داخل از آن بسیار یاد می‌کنند: "نظام جمهوری اسلامی یا بقول خودشان "نظام مقدس جمهوری اسلامی". بکار گیری لفظ نظام برای صحبت کردن از جمهوری اسلامی شاید کاملاً تصادفی نباشد.

سیستم جمهوری اسلامی

نظام معادل فارسی سیستم است. سیستم یا نظام فراتر از رژیم است، کلی‌تر از حکومت است و بسیار وسیع‌تر از دولت است. هر چند برخی از یک شبکه جهانی روابط اقتصادی و سیاسی بعنوان سیستم

یاد می‌کنند، اما در اینجا منظور ما از سیستم در درجه اول به سطح داخل ایران باز می‌گردد. هر چند که پیوندهای خارجی سیستم با سیستم جهانی غیر قابل انکارست.

در راستای کار خود، که به ایران بر می‌گردد، یک تعریف ساده از این چهار جزء ارائه دهیم :

(۱) **نظام** به مجموعه‌ای از ساختارها و مکانیزم‌های خرد و کلان می‌گویند که به یک اقلیت اجازه می‌دهد با در اختیار گرفتن قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر اکثریت جامعه مسلط باشد.

(۲) **رژیم** مجموعه‌ای است از قوانینی که روش حکومت کردن بر یک جامعه را تعیین می‌کند. با استفاده از رژیم، یعنی با استفاده این قوانین حکومت کردن یک اقلیت قدرت سیاسی را در اختیار خود گرفته و بر یک اکثریت مسلط می‌شود. مانند رژیم پارلمانی، رژیم ولایت فقیهی در ایران.

(۳) **حکومت** مجموعه ساختارهای سیاسی کشور است که بر اساس نوع رژیم یعنی بر اساس قوانین حکومت کردن، اراده یک اقلیت را بر اکثریت دیکته می‌کند.

(۴) **دولت** : ساختاری است که مامور اجرایی تصمیمات حکومت می‌باشد.^۱

آنچنانکه می‌بینیم کارکرد نهایی نظام یا سیستم اینست که با حفظ یک شکل بندی مشخص از ساختارهای خرد و کلان و روابط میان آنها سبب شود اکثریت اعضای جامعه تحت سیطره یک اقلیت باقی بمانند. بواسطه این سیطره، اکثریت نیروی کار خود را به آن اقلیت می‌فروشد، برای آن اقلیت خدمت می‌کند، برایش می‌جنگد، از او طلب تقاضاهایش را می‌کند، از او می‌ترسد، از او حساب می‌برد، به او احترام می‌گذارد، بخاطر او به جنگ و سربازی می‌رود و ...

وظیفه سیستم، حفظ یک نظم اجتماعی است، نظمی که سبب می‌شود اکثریت مطلق جامعه از اقلیتی اندک، خواسته یا ناخواسته، پیروی کرده و خدمتگزارش باشد. هرچه این خدمتگزاری داوطلبانه‌تر باشد تنش اجتماعی در آن کمتر خواهد بود و اکثریت، بدون نیاز به کنترل گسترده و بدون آنکه به استفاده مستمر خشونت احتیاج باشد، به خدمتگزاری خود ادامه خواهد داد. این ویژگی جوامعی است که در آن، روابط نابرابر اقلیت قدرتمند و اکثریت خدمتگزار بصورت یک امر بدیهی در اغلب افراد جامعه درونی شده است و بقولی، "طبیعی جلوه می‌کند." مثال مشخص جوامع سرمایه‌داری غربی است که در آن میلیونها نفر حاضرند با "کمال میل" بیش از ۳۰ یا ۴۰ سال کار کنند تا بتوانند در ازای سودی که از قبل ۴۰ سال کارشان به آن اقلیت رسانده‌اند، حق برخورداری از رفاهی نسبی را در سالهای آخر عمر خود از آنها تقاضا کنند.

پس وظیفه سیستم این است که با ایجاد ساختارها و مکانیزم‌های لازم خود را حفظ کند. برای این منظور در درون نظام (سیستم) روابط طبقاتی باید با حداقل تنش و برخورد حفظ شود، تا بقول جامعه‌شناسان سرمایه‌داری، "صلح اجتماعی" برقرار باشد. در سایه این صلح، کمتر از ۵ درصد از جامعه، به تناسب قشر بندی و طبقه بندی موجود، ۹۵ درصد افراد جامعه را برای منافع خود، که با منافع عموم غیر قابل مقایسه هستند، بکار و خدمت می‌گیرد. سیستم با بهره برداری از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، رابطه‌ی نابرابر اقلیت-اکثریت را تامین، حفاظت و تثبیت می‌کند و در

(۱) برای اطلاع از تعریف معمول این مفاهیم در علوم سیاسی نگاه کنید به :

= آشوری، داریوش - فرهنگ علوم سیاسی

<http://decrypt.politique.free.fr/lexique/pantoufle.shtml>

صورت لزوم گسترش می‌دهد.

ابزارهای کنترل سیستم، وجه نظری ۲ :

سیستم بر چهارپایه ساختار اقتصادی، ساختار سیاسی، ساختار اجتماعی و ساختار فرهنگی استوارست. در بطن هر یک از اینها یک منطق ساختاری برقرار است که در جهت حفظ منطق طبقاتی حاکم بر سیستم عمل می‌کند.

الف (ساختار اقتصادی

مردم عادی جامعه چون فاقد ثروت هستند، قبول می‌کنند که در ازای دستمزد، نیروی کار خود، یعنی وقت، انرژی و توانشان، را بفروشند. منطق ساختار اقتصادی طوری شکل گرفته که اکثریت باید، خواسته یا ناخواسته، در ازای مشتی پول، تنها دارایی خود را به دارندگان پول بفروشند. سپس فرد مزدبگیر به بازار مصرف می‌آید و برای تامین نیازهای مادیش، باز این پول را به دارندگان پول باز می‌گرداند. پول بعنوان مظهر قدرت اقتصادی یا بقول اقتصاددانان مظهر قدرت خرید وسیله‌ای است برای کنترل نظام اقتصادی. براسی دستیابی به کالاها و خدمات همه باید در جستجوی کسب پول باشند. پول تنظیم کننده روابط در درون ساختار اقتصادی است. هرکه بیشتر دارد، جایگاه و قدرت بالاتری را در این ساختار دارا می‌باشد. پس ساختار اقتصادی مجهز به منطقی است که، تا زمانی که زیر سوال نرود، سبب می‌شود اقلیتی کوچک از حاصل کار اکثریتی بزرگ بهره ببرد.

ب) ساختار سیاسی

ساختار سیاسی در جوامع استبدادی یا غیر دمکراتیک اصولاً امکان حضور مردم در فرایند تصمیم‌گیریها را نمی‌دهد و در جوامع دمکراتیک سرمایه داری از آراء مردم برای مشروعیت بخشیدن به سیاستمدارانی که برای حفظ نظام طبقاتی به صحنه آمده‌اند، استفاده می‌شود. ساختار سیاسی، انحصار بکارگیری رسمی خشونت را در دست دارد. یعنی تنها نیرویی است که حق "قانونی" دارد دستگیر کند، زندان کند، جریمه کند، اعدام کند و ... تمامی این بکارگیری خشونت باصطلاح قانونی، عمدتاً، در جهت حفظ نظم اجتماعی بکار گرفته می‌شود. بنابراین ساختار سیاسی (رژیم، حکومت و دولت) دارای این کارکرد است که کنترل اقلیت را بر اکثریت، در قالبهای سیاسی مشخص مانند حزب، انتخابات و مجلس اعمال می‌کند.

رژیم، بدین گونه، مجموعه قوانینی است که سبب می‌شود، قدرت سیاسی در دست اقلیتی که از سیستم بهره می‌برد باقی بماند. حکومت، بعنوان ظرف نهادینه رژیم سیاسی عمل می‌کند (ریاست جمهوری، قوه قضاییه و پارلمان) و دولت، کار اجرایی حفظ نظم اجتماعی را به عهده دارد. دولت از جمله با دستگاه امنیتی و انتظامی خود اشکال مختلف مقاومت اجتماعی را با عناوینی مانند جرم، بزهکاری و تروریسم سرکوب و مجازات می‌کند. پس، ساختار سیاسی مجهز به منطقی است که، تا زمانی که زیر سوال نرود، موجبات تسلط اقلیتی را بر اکثریتی بزرگ فراهم می‌کند. حتی اگر این خود اکثریت باشند که به این ساختار سیاسی مشروعیت بخشیده باشند.

۲) این بخش از نوشته بیشتر جنبه تنویریک دارد، به خوانندگانی که به جنبه‌های نظری این مفاهیم علاقمند نیستند توصیه می‌کنم از این قسمت گذشته و قرائت مقاله را از بخش "ویژگیهای نظام" در صفحه بعد دنبال کنند.

پ) ساختار فرهنگی :

ساختار فرهنگی بواسطه نیاز مالی برای تولید فرهنگی و نیاز به امنیت روانی برای آفرینندگی، از اراده‌ی صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی تاثیر می‌پذیرد. معمولاً آرزوی سیستم این است که با تقویت بخش‌هایی خاص از فعالیت فرهنگی، شرایطی را فراهم کند که منطق نابرابر درون نظام اجتماعی، بعنوان پدیده‌ای بدیهی، عادی و غیر قابل زیرسوال بردن برای جامعه جا بیافتد. گسترش روحیه تسلیم طلبی، قضا و قدرگرایی، بی‌خیالی، عدم مبارزه جویی از جمله پیامهایی است که محتوای کار فرهنگی را، آنچنان که مطلوب سیستم است، تعیین می‌کند. مذهب، سینما، تئاتر، ادبیات و غیره عمدتاً باور به طبیعی بودن بافت طبقاتی جامعه را جا می‌اندازند. در این میان تلویزیون، بعنوان یک رسانه فرهنگی کنترل‌گر، بیش از سایر وسایل و رسانه‌ها در جهت شکل دهی به افکار عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ساختار فرهنگی در جوامع استبدادی مانند ایران به شدت از ساختار سیاسی ضربه می‌خورد و سانسور، توقیف، ممنوعیت انتشار و خودسانسوری بر فعالیت‌های فرهنگی دردسر ساز تحمیل می‌شود. پس ساختار فرهنگی نیز مجهز به منطقی است که بکارگیری آن، توسط قدرتمندان جامعه، سبب تسهیل پذیرش سلطه اقلیت بر اکثریت می‌شود.

ت) ساختار اجتماعی :

ساختار اجتماعی و بطور دقیق‌تر ساختار طبقاتی متشکل از طبقات و پایگاه‌های اجتماعی و روابط میان آنها می‌باشد. از زمانی که تسلط یک اقلیت در جامعه تثبیت می‌شود ساختار اجتماعی باید حد امکان بدون تغییر باقی بماند تا به کسی اجازه ندهد بدون رعایت منطق درونی آن، از یک قشر یا طبقه به قشر یا طبقه دیگر صعود کند. این همان منطق طبقاتی است که با سایر ساختارهای جامعه در ارتباط است و طوری عمل می‌کند که صعود اجتماعی از یک طبقه به طبقه دیگر جز با گذر از فیلترهای طبقاتی خاص دشوار و یا حتی ناممکن باشد. ساختار طبقاتی جامعه جای هر طبقه و یا قشر را تعیین کرده و بر اساس آن، هر فرد پایگاه طبقاتی یا پایگاه اجتماعی خود را در می‌یابد. نظم اجتماعی ابزار است برای حفظ نظم و تداوم ساختار طبقاتی و روابط طبقاتی درون آن. تمامی ساختارهای چهارگانه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در این جهت عمل می‌کنند که این روابط طبقاتی بطور پایدار باقی بماند. مجموعه تلاش‌های این چهار ساختار را برای حفظ این منطق طبقاتی سیستم یا نظام می‌نامند.

ویژگیهای نظام

از توضیحات نظری که آمد در می‌یابیم سیستم یا نظام مجموعه‌ای است از ساختارها و فرایندهای خرد و کلان که با کارکرد خود سبب تامین برتری یک اقلیت بر اکثریت جامعه در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود. باید دانست که این اقلیت متشکل از اجزای گوناگونی است که هریک در یک یا چند حوزه سلاریت و برتری دارند و نه الزاماً در همه‌ی حوزه‌ها. مثلاً کسانی که نقش اقلیت برتر را در زمینه اقتصادی دارند الزاماً در زمینه سیاسی حرف نخست را نمی‌زنند، به همانگونه که فردی که از لحاظ سیاسی قدرتمند است ممکن است در حوزه اقتصادی قدرت چندانی نداشته باشد. یک "سرتیپ امیر پاسدار" از لحاظ نظامی ممکن است قوی باشد، یا در ذهن خودش پرستیژ اجتماعی داشته باشد، اما در زمینه فرهنگی قدرت نداشته باشد و یا از لحاظ اقتصادی ثروت زیادی نداشته باشد. پس، قدرتمندان هر یک از این حوزه‌ها می‌توانند افراد مختلفی باشند. اما اینها در کل، به نسبت جمعیت جامعه، بسیار اندکند، یعنی در اقلیت هستند. لیکن، یک مجموعه‌ای وجود دارد که بواسطه آن و کارکردش، هر یک از این

قدرتمندان موفق می‌شوند برتری خود را در حوزه خویش حفظ کنند. این مجموعه همان سیستم یا نظام است.

بنابراین، برخلاف تصور ساده‌انگارانه، کسانی که مدافع سیستم موجود در ایران (نظام جمهوری اسلامی) می‌باشند، فقط کسانی نیستند که در ساختار سیاسی حضور دارند، یعنی فقط رژیم سیاسی نیست، بلکه مجموعه‌ی کسانی است که در حوزه‌های چهارگانه‌ی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در موقعیت ممتاز قرار دارند و آرزو می‌کنند که این شرایط زیر سوال نرود تا آنها جایگاه برتر خود را از دست ندهند.

"حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان" می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی حفظ شود که او بتواند با همپالکیهایش در راس ساختار اقتصادی به غارت ثروتهای مردم ادامه دهد. آیت الله جنتی می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی باقی بماند تا او بتواند با دزدان دیگر از مواهب بیکران حضور در سطوح بالای حاکمیت در ایران بهره ببرد. عبدالکریم سروش می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی باقی بماند تا او جایگاه برتر کاذب خود را، در یک کویر تولید فکری در ایران، حفظ کند و در نبود متفکران اعدام شده، زندانی شده و فرسوده در تبعید، مبتکر انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاهها بعنوان "شاخص تفکر فلسفی ایران امروز" معرفی شود. سعید حجاریان می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی باقی بماند تا او از شهرت و محبوبیت برخوردار شود تا جامعه‌ای که حافظه تاریخی‌اش را عمداً تخریب کرده‌اند، از این بنیانگذار وزارت اطلاعات، از حاج سعید شکنجه‌گر، بعنوان "اصلاح طلب" و "قربانی نبود تساهل و مدارا" نام برد. احسان نراقی می‌خواهد نظام جمهوری اسلامی باقی بماند تا عنوان پرطمطراق جامعه شناس و روشنفکر مطلوب و امین هر دو نظام و نیز مشاور قدرتهای بیگانه را با خود یدک کشد. حمید شب خیز می‌خواهد این نظام حفظ شود تا او در تلویزیونش آگهیها و "بیزنس‌های" بهتری را مطرح کند.

می‌توان هزاران و هزاران مثال در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و هنری و فرهنگی ارائه داد. مثالهایی که در ظاهر چندان رابطه بدیهی ندارند، اما جایی وجود دارد که منافع خاموشی و بهزاد نبوی، منافع خاتمی و یزدی، منافع مخملباف و شمشانی، منافع کیارستمی و الله‌کرم، منافع علی کشتگر و امیر محبیبان، منافع علیرضا نوری زاده و یاسر رفسنجانی، منافع هوشنگ امیر احمدی و قاضی مرتضوی، منافع فائزه رفسنجانی و گوگوش، منافع خامنه‌ای و میلیونها ایرانی مقیم اسرائیل، منافع کیهان تهران و کیهان لندن و منافع سیمای جمهوری اسلامی با برخی از شبکه‌های بظاهر مخالف لس آنجلسی به هم گره می‌خورد، و این جایی است که همه اینها می‌خواهند جایگاه ویژه و برتر خود را با یاری و پشتیبانی یکدیگر و با حفاظت از یکدیگر، حفظ کنند و یا حداکثر برخی از جابجاییهای کوچک را "دوستانه" بین خود جور کنند. با این مثالها در می‌یابیم که مفهوم نظام (سیستم) دربرگیرنده اتحادیهایی استراتژیک است که در پشت اختلافات تاکتیکی پنهان می‌شود. مشابهتهایی نامشهود که اختلافات مشهود را معنی دیگری می‌دهد.

استراتژی بهره‌وران نظام

بدینگونه این نظام در بافت و شکل فعلی خود به دو گروه سود می‌رساند: از یکسو به کسانی که در درون آن در جایگاههای ممتاز و برتر قرار دارند و از سوی دیگر به کسانی که بواسطه وجود این افراد ممتاز، از ثروتها، امکانات و موقعیت ایران بهره می‌برند. برندگان بازی نظام پس هم ایرانی هستند و هم خارجی، اما بازندگانش فقط ایرانی هستند. به این دلیل است که برندگان خارجی نظام از برندگان ایرانی، اینگونه سرسختانه، حمایت می‌کنند و پس از نزدیک به ۱۵۰ هزار اعدام سیاسی و غیر سیاسی، باز، آشکار و پنهان، با حکومت ایران به مذاکره و مصالحه

می‌پردازند. برای آنها بعنوان غیر ایرانی، حفظ نظام جمهوری اسلامی، یعنی حفظ سیستم سوردسان داخلی، همانقدر اهمیت دارد که برای قدرتمندان ایرانی که از نعمت جایگاههای برتر خود بهره می‌برند. در اینجاست که کنش و واکنش میان نظام جمهوری اسلامی و نظام اقتصاد جهانی اشکال مشخص خود را هویدا می‌سازد.

اما چه کسی است که نداند که حفظ هر سیستمی، آنهم زمانی که این سیستم بر یک منطق غلط ضد انسانی و طبقاتی بنا شده است، کاریست بس دشوار و گهگاه تغییراتی را می‌طلبد. به همین دلیل نیز چه بسا در آینده‌ای نه چندان دور، نظام (سیستم) جمهوری اسلامی مجبور به پذیرش تغییراتی شود. این تغییرات که ممکن است توسط ضروریات سیستم جهانی دیکته شود، چون اجباریست باید انجام شود، اما آنچه برای گردانندگان نظام مهم است رعایت کنترل‌شده مراحل آن است :

نخست مرحله تغییر دولت : کاری که " نظام " در دوم خرداد ۱۳۷۶ انجام داد.

بعد مرحله تغییر حکومت : کاری که اصلاح طلبان دولتی تلاش دارند با حذف ولایت فقیه انجام داده و حکومتی انعطاف پذیرتر در جهت حفظ سیستم (نظام) شکل دهند.

سپس مرحله تغییر رژیم : در یک نمایش مردمی از طریق همه پرسی، رژیم جمهوری اسلامی خواهدرفت و رژیم بعدی (سلطنتی یا یک نوع جمهوری دیگر) خواهد آمد.

هر چند که هر یک از این تغییرات برخی از تعویض جایگاههای بظاهر مهم را با خود به همراه دارد، اما باید دانست همه این مراحل، که بعنوان آرزوی تغییرگری مردم و اپوزیسیون معرفی می‌شوند، در نهایت تغییراتی است که نظام (سیستم) آمادگی کنترل، اداره و پذیرش آنرا دارد، هرچند که بطور مقطعی و سطحی برخی تشویش‌ها و بی‌نظمیها را پدید آورد.

در نهایت این نظام آماده است که برای حفظ نظم اجتماعی، تغییراتی اجباری را که مانع از زیر سوال رفتن منطق کل نظام می‌شود بپذیرد :

(۱) در سال ۱۳۷۶ نظام تغییر دولت را پذیرفت و به جای ناطق نوری، خاتمی را در راس دولت قرار داد. این کار حداقل تا امروز شش سال امنیت ساختاری برای نظام به همراه داشته است.

(۲) اگر شرایط بحرانی شود نظام حاضر به حذف ولایت فقیه و تغییر شکل حکومت از حکومت اسلامی ولایت فقیه‌ای به حکومت غیر اسلامی غیر ولایت فقیه‌ای خواهد بود. این شاید قدری برای خامنه‌ای و اعوان و انصارش نامطلوب باشد، اما اگر حفظ نظام ایجاب کند، این امر را خواهند پذیرفت. با ایجاد یک تغییر اینگونه، نظام امیدوار خواهد بود چیزی در حدود یک دهه عمر خود را بيمه کند.

(۳) اگر باز هم مشکلات جدیتر و گسترده تر گردد، نظام حاضر خواهد بود که به تعویض رژیم نیز تن در دهد، به شرط آنکه منطق طبقاتی‌اش زیر سوال نرود. برای این منظور یک آلترناتیو راست، مانند سلطنت طلبها، یا جبهه ملی، یا چیزی شبیه به آنها، ایده آل خواهد بود. وجود این آلترناتیوها ضمانتی است برحفظ نظام از طریق تغییر رژیم. بنابراین، اینکه مجلس ششم موفق به گذراندن این یا قانون شود، یا اینکه قدرت ولایت فقیه کاهش یافته یا حذف شود و یا حتی اینکه از طریق یک همه پرسی رژیم کنونی برود و رژیم دیگری بیاید، دلیل بر تغییری اساسی و بنیادی در نظام حاکم و منطق درونی آن نیست.

به نظر می‌رسد که مبارزه رادیکال تغییرآفرین در کشور ما، بطور تاریخی، در اینجاست که دچار خطای محاسبه شده و هر بار تیرش به هدف نخورده است. تقریباً تمامی مبارزات سیاسی در

کشور ما در جهت مقابله با وضعیت موجود در حد یکی از سه سطح فوق خلاصه شده است :

یا تلاش برای تغییر دولت بوده است (ترور رزم آرا)

یا تلاش برای تغییر حکومت بوده است (نهضت ملی ۳۲)

یا تلاش برای تغییر رژیم بوده است (انقلاب سال ۱۳۵۷)

اما هرگز حرکتی برای تغییر سیستم نداشته‌ایم.

حتی زمانی که انقلابیون موفق می‌شدند در تحلیل‌های خود به مسئله طبقات بپردازند، این تحلیل کمتر به چند بعدی بودن پدیده‌ی برتری طبقاتی توجه کرده است. بطور مثال مجاهدین برای حذف نظام طبقاتی، فقط مبارزه سیاسی را عمده کردند و بعنوان هدف فقط به ساختار قدرت علاقمند شدند. اما آنها کمتر به وجه فرهنگی تسلط بر توده‌ها توجه کردند و یا بازاریان را، که طبقه برتر ساختار اقتصادی کشور بودند، بعنوان جزئی از هدف مبارزاتی خود قرار ندادند. چپ انقلابی در ایران نیز مبارزه خود را، با وجود تشریح طبقاتی از جامعه، فقط بر روی نمودهای قدرت سیاسی متمرکز ساخت. این در حالیست که مبارزه انقلابی، که می‌توانیم به آن مبارزه بنیادین نام دهیم، برای محو درازمدت محرومیت توده‌ها به همه اشکال قدرتمندی در جامعه می‌پردازد و فقط وجه سیاسی را عمده نمی‌کند. با وجود صداقتشان، تفسیر و تحلیل تک بعدی مجاهدین از انقلابیگری سبب شد که آنها مبارزه خود را، نه برای تغییر دهی منطق حاکم بر نظام جمهوری اسلامی، بلکه صرفاً روی شاخصهای روبنایی سیاسی آن بنا نهادند و کل این سیستم پیچیده و چند بعدی سلطه‌گری اقلیت بر اکثریت در فردای انقلاب، برایشان تا حد "رژیم خمینی" کاهش یافت، تا جایی که بطور جدی بر این باور بودند که مرگ خمینی سقوط رژیم را بدنبال خواهد داشت. خمینی مرد و فقط دولت بود که ترمیم شد، حکومت همان ماند، رژیم همان ماند و نظام یا سیستم کمترین تکانی نخورد. این در حالیست که اگر مجاهدین و سایر سازمانهای مخالف جمهوری اسلامی با نگرشی چند بعدی به کل سیستم و آرایش اجزای آن توجه می‌کردند مطمئناً در روشها و محتوای مبارزاتی خود ابتکارات فراوان دیگری را پیش‌بینی کرده و بکار بسته بودند. چیزی که می‌توانست سبب شود بن بست کنونی پدید نیاید.

ضد رژیم یا ضد نظام

اینک که این تجربه تاریخی با ارزش را در اختیار داریم باید ببینیم چگونه می‌بایست مبارزه‌ای متفاوت را سازماندهی کنیم، یک مبارزه بنیادین علیه نظام (سیستم) جمهوری اسلامی تا بتواند کار مبارزاتی را نه در بیراهه‌های تغییر دولت و حکومت و حتی تغییر رژیم، که بر روی تغییر نظام یا دگرگون ساختن منطق حاکم بر سیستم بنا نهد. در این مرحله از بحث عده‌ای خواهند گفت که به هر حال باید این مبارزه را مشخصاً از یکجا شروع کرد و این نقطه شروع همانا مبارزه سیاسی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی است، تا بعنوان مانع از سر راه برداشته شود. اگر این پاسخ را بعنوان درست فرض کنیم باید یک نکته را بلافاصله بدان اضافه کنیم، این راه تنها زمانی قابل قبول خواهد بود که بدانیم، همین تغییر رژیم جمهوری اسلامی، از چه طریقی روی خواهد داد. یعنی با چه روش مبارزاتی قرار است رژیم تغییر کند.

اهمیت این سوال در آنست که چنانچه در بالا گفتیم، خود گردانندگان سیستم آمادگی آنرا دارند، تا در صورتی که ضرورت‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی تغییر رژیم را ایجاب کرد آنرا بصورت هدایت شده و از طریق یک همه‌پرسی انجام داده و از این طریق چهارچوبها و منطق نظام را دست نخورده نگه دارند. بنابراین صرف تغییر رژیم هیچ دلیلی برای وجود تغییرات بنیادین دیگر در پی آن نمی‌باشد. به همین خاطر نیز بحث تغییر رژیم زمانی دست آورد مشخصی برای دگرگونیهای زیربنایی خواهد داشت که

اولاً با روحیه مبارزه ضد نظام (آنتی سیستم) شکل گرفته باشد و ثانیاً با روش قهرآمیز انجام شود.

یعنی روشی که در طی آن دستگاههای امنیتی، اطلاعاتی، انتظامی و نظامی سیستم متلاشی شده و این امکان فراهم می‌شود که تا مدتی، رژیم بعدی، نتواند با اتکاء به آن دستگاهها، به سرکوب نیروهای اجتماعی تغییر طلب بپردازد. در چنین شرایطی، چون نیروهای مسلح توده‌ای در صحنه

حضور دارند، یک حکومت مردمی می تواند با تکیه بر آنها، اقدامات قاطعانه و مشخصی را برای زمینه سازی تغییرات بنیادین صورت دهد و مقاومت اقلیتی را که دهه هاست از امتیازات ویژه ای برای خود برخوردارست، درهم شکنند.

می توانیم این فرضیه را مطرح کنیم که این نیروی توده ای مجهز اجازه خواهد داد کارهایی مانند موارد زیر قابل اجرا باشد :

اسکان مناسب حاشیه نشینان و بی خانمانها در خانه ها و منازل خالی یا لوکس، ممانعت از خروج ثروتهای مردم، آغاز رسیدگی قانونمند و تعیین تکلیف عادلانه ثروتها، آزاد ساختن صدها هزار زندانی که به خاطر جرائم ناشی از محرومیت های مالی و مادی در زندانها هستند، اسکان و ارائه امکانات اولیه به کودکان خیابانی، زنان تن فروش و معتادان بی خانمان در جهت حفظ حرمت انسانی آنها و ... اینها اقداماتی هستند که اغلب جنبه مسکن، گذرا و موقتی دارند، اما انجامشان حاکمیت منتخب مردم را در روند تغییراتی که به نفع اکثریت است متعهد می سازد. کارهایی از این دست حداقل شرایط انسانی و عادلانه را برای محرومان بوجود آورده و شرایط را برای برقراری یک جو انسانی و مثبت در جامعه فراهم می سازد. رها شدن جامعه از سایه شوم نابرابری و ستمگری، حتی به این شکل موقتی و در این سطح روئینایی، سبب آزاد شدن انرژیها و بکار گرفته شدن توانها و خلاقیتها می شود. چنین جامعه ای از انگیزه و موتور لازم برای آغاز اقدامات عظیم اقتصادی و اجتماعی با هدف استقرار نهادهای ساختارهای تامین رفاه و دفاع از حقوق مردم برخوردار می باشد.

از آنچه آمد در می یابیم، تا زمانی که نیروهای پیشرو در جامعه بعنوان هدف نهایی مبارزات خود، نه تغییر دولت و حکومت و رژیم، بلکه تغییر نظام (سیستم) را مد نظر قرار ندهند، ما با خطر بازتولید اشتباهات تاریخی گذشته، مانند آنچه در سال ۵۷ کردیم، روبرو خواهیم بود. در شرایط کنونی، بجای آنکه شتاب زده و کور، باردیگر، خود را در ماجرای جدید درگیر کنیم که سبب ایجاد یک تغییر سیاسی، در عین حفظ سیستم، شود، بهتر است با عمق و جدیت بیشتری به مبارزه نگاه کنیم و در یابیم که تا کنون چقدر تحلیل های خود را بطور سطحی و روئینایی تنظیم کرده ایم. اگر چنین است، باید این بار تعیین کنیم چه تغییری می خواهیم :

یک تغییر دولت مانند دوم خرداد،

یک تغییر حکومت مانند ایده آل نهایی اصلاح طبان در ایران و خارج،

یک تغییر رژیم مانند سلطنت طبان یا جمهوریخواهان لیبرال، از طریق همه پرسی،

یا یک تغییر نظام، یک دگرگونی اساسی در سیستم حاکم بر ایران.

واقعیت تاریخی در کشور ما نشان می دهد هر بار که مبارزات سیاسی دل به تغییر دولت،

حکومت یا رژیم خوش کرده اند بدون هیچ نتیجه محسوسی پایان یافته اند ؛ به همین دلیل نیز باید

از گذشته درس گرفت و این بار بدنبال چیز دیگری بود. اگر می خواهیم اتفاقی که در ایران روی

می دهد، اساسی و تغییر دهنده مسیر تاریخی ایران باشد باید به تغییر سیستم بیندیشیم. سیستمی که

در آن آخوند، بازاری، استاد دانشگاه در آمریکا، صرافهای کله گنده، سرمایه دارهای ایرانی

ناشناس، روزنامه نگاران دوم خردادی، حزب مشارکت، شرکت های بزرگ نفتی، دولتهای بریتانیا و

آمریکا و اتحادیه اروپا هر یک حساب خود را پیدا می کنند. سیستمی که برای حفظش مجری

تلویزیونی سلطنت طلب با پاسدار داخل ایران گفتگوی "برادرانه" می کنند، سرمایه دار یهودی مقیم

خارج از کشور با سرمایه دار داخلی که جای مهر نماز روی پیشانی اش است، معامله و مبادله

می کنند، سیستمی که برای حفظش سپاه پاسداران از، بقول خودشان، "رژیم اشغالگر صهیونیستی"،

تسلیمات و قطعات یدکی می خرد و نمایندگان سیاسی اش با نمایندگان آمریکا در اروپا و قبرس و

هند دیدار و گفتگو می کنند.

سیستمی که بازنده اش ۶۰ میلیونی ایرانیست که ۱۲ میلیون آن بیماری حاد روانی دارد، هفت

میلیونش مصرف کننده مواد مخدر است، یک میلیون و ۲۰۰ هزار کودکش در خیابانها عمر

می‌گذرانند و هشتصد هزار دختر و زن ۱۳ سال به بالای آن، برای امرار معاش، تن‌فروشی می‌کند. سیستمی که ثروت نسل‌های سالهای ۱۴۰۰ تا ۱۴۵۰ هجری خورشیدی را از حالا حراج کرده و برای پول بیشتر، با ارزشترین و کهنه‌ترین آثار باستانی این ملت را به بیگانگان فروخته است. سیستمی که در ازای حمایت‌های آشکار و پنهان سیستم جهانی، سالانه ۱۸۰ هزار نیروی متخصص ایرانی را، که باید در خدمت پیشرفت و توسعه کشورمان باشند، از طریق تسهیل فرار مغزها، وارد چرخه‌ی سرمایه‌داری جهانی می‌کند. در حالیکه از فروش نفت ایران جمهوری اسلامی سالانه ۱۷ میلیارد دلار بدست می‌آورد، ارزش اقتصادی متخصصانی که ایران را ترک می‌کنند هر ساله بالغ بر ۸۳ میلیارد دلار می‌شود. یعنی آنچه را که غرب بابت حدود ۵ سال خرید نفت به ایران می‌دهد ظرف یکسال در قالب نیروهای متخصص از کشورمان پس می‌گیرد.^۳

اهمیت نگرش اینگونه

مشاهده نتایج وجود این سیستم کار دشواری نیست، اما نباید بیاندیشیم که همه این مشکلات بخاطر یک حکومت یا یک رژیم است. آنچه به ما اجازه می‌دهد درکی روشن و عمیق از ساختارها و مکانیزم‌های سیستم در ایران داشته باشیم اینست که برداشتهای سیاسی و مبارزاتیمان را مورد بازنگری شجاعانه و صادقانه قرار دهیم. این کار به دلایلی چند، از جمله "مقدس" بودن تحلیل‌ها، در حال حاضر در داخل تشکلهای سیاسی کلاسیک ما شدنی نیست. لذا باید هر یک از ما، به عنوان فرد، این کار را کنیم. بدون شک اگر جریانی از مستقلین، که افراش به این نگرش پایه‌ای و ضد سیستم مجهز هستند، شروع بکار کند می‌توان امیدوار بود که در فردای ایران نیرویی هست تا اجازه ندهد بار دیگر، ناآگاهی توده‌ها سبب شود یک تغییر ظاهری هدایت شده را به جای آن تغییری که می‌تواند برای مردم آینده‌ای دیگر به ارمغان آورد، به ایرانیان حقه کند. اپوزیسیون مستقلین، متشکل از ایرانیانی که با قدرت تشخیص خود، نه در جستجوی تغییر رژیم، که تغییر سیستم هستند، قادر خواهد بود چرخ تاریخ ایران را به سمت دیگری بچرخاند. این ایرانیان می‌توانند آگاهی اجتماعی را، با تکیه بر درک عمیق از ضرورت مبارزه بر علیه نظام (سیستم) و نه فقط بر علیه نموده‌های سیاسی آن، به میان توده‌ها ببرند؛ حرفهایی را مطرح کنند که به مردم دید دورنگرمی‌دهد، داده‌هایی را ارائه دهند که به مردم قدرت تحلیل می‌دهد. باید مردم را، با زبانی ساده و روشن، مجهز به پایه‌های یک شعور طبقاتی ساخت تا به قدرت تشخیص رسند و بدانند که کجا باز در پی فریب آنها و استمرار استثمارشان هستند و کجا برآستی می‌خواهند برای منافع درازمدت اکثریت جامعه و حفظ نهادینه آن کاری کنند. انتقال این دانش اجتماعی به میان توده‌ها از وظایف هر مبارزیت که دگرگونی را نه در مظاهر سیاسی نظام، بلکه در منطق ضد انسانی حاکم بر آن می‌طلبد.

بعنوان نتیجه گیری :

در پایان باید گفت که بحث مبارزه ضد سیستم را نباید مطلق ارائه داد. پذیرش این سطح از مبارزه نیازمند یک چالش درونی در هر فرد می‌باشد. زیرا هر یک از ما به تناسب پایگاه اجتماعی و نگرش طبقاتی خود می‌توانیم یکی از این سطوح تغییر را بخواهیم، چرا که زیر سوال بردن منطق طبقاتی یک جامعه، همچنین، زیر سوال بردن جایگاه طبقاتی خود در دل ساختار اجتماعی می‌باشد.

³ <http://www.irandokht.com/editorial-content.php?area=wor>

بسیاری خواهان برخی تغییرات سیاسی هستند اما نمی‌خواهند که پایگاه اجتماعی خود را با یک مبارزه ضد سیستم به خطر بیندازند. این یک نگرش خودمحموران است که منافع طبقاتی خویش را بر منافع طبقات دیگر ترجیح می‌دهد. اما چنین محاسبه‌ای در ذهن هر یک از ما بروز می‌کند، خود آگاه یا ناخودآگاه. از همین روی گذر از مانع دیدگاه طبقاتی حک شده در ذهن نیازمند آنست که موضوع از دریچه‌های فرافردی و وراطبقه‌ای مورد نظر قرار گیرد.

باید دانست که بخشهایی از جمعیت جامعه هستند که میلیونها انسان را در بر می‌گیرد، متشکل از انسانهایی که بواسطه فقر مادی و فرهنگی خود هرگز قادر نبوده، نیستند و نخواهند بود به تنهایی از حقوق پایمال شده خود دفاع کنند، مگر آنکه عناصری آگاه و متعهد از بیرون طبقه به یاری آنان شتافته و اجازه دهند که یکبار هم که شده چرخ تغییر بر پاشنه منافع و حقوق آنها بچرخد. هرچند خود این طبقات عناصر مبارزی را در خود می‌پرورد اما هرگز این عناصر به اندازه کافی نیستند و یا به اندازه کافی مجهز نیستند. از همین روی این طبقات همیشه محروم باید مورد حمایت عناصر مبارز بیرونی قرار گیرند تا با همت آنها آگاه و سازماندهی شدن و با حرکتی زیربنایی خود را از چرخه همیشگی محرومیت و استثمار رها سازند. باید شعارها و رویابافیها را کنار بگذاریم و بگوییم که اگر یاری بیرونی عناصر مبارز پیشرو و آگاهی بخش نباشد این توده‌های ستمدیده در بهترین حالت که دست به طغیان و شورش هم بزنند، براحتی توسط عناصر هوشمندتری از سیستم بازی خواهند خورد و نیرو و فداکاریشان مورد سؤاستفاده قرار خواهد گرفت. همانطور که روحانیت در سال ۵۷ از مستضعفین مناطق فقیرنشین شهرهای بزرگ به آنگونه استفاده ایزاری کرد، با تکیه بر فداکاری و جنگندگی آنها، رژیم شاه را سرنگون ساخت، خود جای آن نشست و باز در جهت استمرار سیستم نظام فقر و استثمار را تشدید کرد. مبارزه سیاسی و حتی مبارزه سرنگونی طلب نیز مانند جامعه‌ای که این مبارزه می‌خواهد تغییرش دهد، مهر ویژگیهای طبقاتی را بر خود دارد. تا زمانی که سازمانهای سیاسی پیشرو ما نماینده واقعی آگاهی طبقاتی محروم جامعه نباشند، مبارزه‌شان نیز در صورت موفقیت منجر به تغییر سرنوشت تاریخی طبقات ستمدیده و بی‌یاور جامعه نخواهد شد، چنانچه دیدیم انقلاب ۵۷ اینگونه بود. دور باطل بهره برداری از طبقات مظلوم جامعه برای به قدرت رسیدن سایر طبقات باید شکسته شود و در شرایط کنونی این دور باطل باز ممکن است روی دهد. برای جلوگیری از آن دو چیز لازم است:

- (۱) عنصر مبارز مجهز به نگرش ضد سیستم شود.
- (۲) آگاهی طبقاتی و دانش سیاسی این عنصر مبارز، در دل جامعه، توده‌ای و فراگیر شود.

وجود این دو سبب خواهد شد که از این پس در ایران ما بازی کردن با احساسات جمعی، دستکاری کردن افکار عمومی، سؤاستفاده از غلبانها و نارضایتها و استفاده ایزاری و هدایت شده از پتانسیل اعتراضی جامعه یا ناممکن و یا حداقل بسیار سخت باشد. در سایه چنین شرایطی می‌توانیم اطمینان، حداقل نسبی، داشته باشیم که هرگونه تغییری در ایران، برای جلب حمایت عملی توده‌ها، باید این بار به ریشه دردها بزند نه به شاخ و برگهای آن.

* *